

[الفاظ مطلق 1](#_Toc105958861)

[جمع محلی به ال 1](#_Toc105958862)

[مصداق دیگر لفظ مطلق: نکره 2](#_Toc105958863)

[نظریه ادبا در مورد نکره و اشکال مرحوم آخوند 2](#_Toc105958864)

[تحلیل کلام مرحوم آخوند توسط استاد 2](#_Toc105958865)

[مناقشه اول در کلام مرحوم آخوند توسط استاد 3](#_Toc105958866)

[مناقشه دوم از کلام مرحوم آخوند 3](#_Toc105958867)

[مختار استاد در مورد نکره با تنوین 4](#_Toc105958868)

[باقی ماندن دو مقام از بحث مقدماتی 4](#_Toc105958869)

[مقام اول: تصحیح به کار بردن مطلق نسبت به مصادیق مذکور توسط مرحوم آخوند 4](#_Toc105958870)

[مقدمه ادعای مرحوم آخوند 4](#_Toc105958871)

[تطبیق مقدمه در مقام اول 5](#_Toc105958872)

[اشکال استاد به مرحوم آخوند: جریان تصحیح در باقی مصادیق مطرح شده 5](#_Toc105958873)

[بیان اطلاق ذاتی و لحاظی 6](#_Toc105958874)

**موضوع**: بررسی کلمات /محلی به ال /مطلق و مقید

# الفاظ مطلق

## جمع محلی به ال

بحث در مورد جمع محلی به ال تمام شد و حاصل کلام این شد: فرقی بین جمع و مفرد محلی به ال نیست. وجهی ندارد که این موارد از ادات عموم باشند. دلالت جمع محلی به ال مثل مفرد محلی به ال توسط اطلاق است. فرقش این است که در مفرد محلی به ال مقتضای مقدمات حکمت گاهی اوقات اطلاق شمولی و گاهی بدلی است ولی در جمع محلی به ال یا بدون ال، همیشه اطلاق شمولی دارد. بدلی عرفیت ندارد. مثلا اگر بگوید اکرم العلما و مقصودش اطلاق بدلی باشد، عرفیت ندارد. در این جا مثلا سه تا و بدل از این سه تا، سه تای دیگر و هکذا...عرفیت ندارد. اگر در مقام بیان نباشد، قدر متیقن آن اخذ می­شود مثلا علمای عدول را اخذ می­کنیم. ولی اگر در مقام بیان باشد، بدلی بودن عرفیت ندارد و همان شمولی به ذهن می­آید.

شاید این که بعضی تخیل کرده اند جمع محلی به ال مفید عموم است، همین شمول را دیده اند و خیال کرده اند که شمول جزء موضوع له است. اگر ال در العلما عهد نباشد، برای جنس هم که عرفیت نداشت هر چند مرحوم صدر برای جنس هم می­آید، ظاهرش همین ال تزیین است.

## مصداق دیگر لفظ مطلق: نکره

مرحوم آخوند اخرین لفظی را که ذکر کرده است، الفاظ نکره است. در حقیقت مرحوم آخوند اسم جنس را اول را مطرح کرد بدون ال و تنوین، بعد اسم جنس را با ال و الان اسم جنس را با تنوین می­آورد.

### نظریه ادبا در مورد نکره و اشکال مرحوم آخوند

ادبا نکره را به فرد مردد تفسیر کرده اند. مرحوم آخوند گفته است: معنای نکره فرد مردد نیست. گاهی نکره در جمله خبریه قرار می­گیرد مثل (جاء رجل من اقصی المدینه یسعی) و گاهی اوقات در جمله انشائیه قرار گرفته است مثل جئنی برجل. در هر دو، نکره استعمال در فرد مردد نشده است. درجمله اخباریه که واضح است ولی ضمیمه رجل به تنوین، یک فرد خارجی مقصود است و یک فرد است نه این که مردد باشد. در جمله انشائیه هم رجل به معنای جنس و طبیعت مرد است ولی به قید وحدت. به برکت تنوین فردی از طبیعت می­شود. پس در هیچ کدام فرد مردد نیست.

#### تحلیل کلام مرحوم آخوند توسط استاد

مرحوم آخوند کأنّ می­خواهد با همین جمله انشائیه حرف ادبا را باطل کند. می­گوید جئنی برجل طلب است و آوردن رجلی را طلب کرده است. قطعا در وقتی که یک نفر را بیاورد امتثال محقق می­شود در حالی که اگر مقصود از جئنی برجل فرد مردد باشد امثتال امکان ندارد زیرا فرد مردد در خارج قابل تحقق نیست. مگر این که تجرید شود که خلاف ارتکاز است ( مرحوم آخوند این مطلب اخیر که تجرید باشد را نفرموده است). رجل را واضع برای فرد مردد وضع کرده است ولی همیشه تجرید کنیم عقلائیت ندارد. لذا این که طلب به متعلق نکره تعلق گرفته و صحیح است و امتثالش به فرد واحدی از آن نکره محقق می­شود کشف می­شود که معنای نکره فرد مردد نیست.

نتیجه: این که بین ادبا معروف است معرفه به معنای فرد معین و نکره به معنای فرد مردد است، صحیح نیست.

#### مناقشه اول در کلام مرحوم آخوند توسط استاد

صریح کلام مرحوم آخوند این بود که نکره دو معنا دارد. معنای اول «الفرد المعین فی الواقع» و معنای دوم «الطبیعه المقیده بالوحده» ولی به نظر می­آید که نکره دو معنا نداشته باشد. نکره یک معنا بیشتر ندارد و خلاف ارتکاز است که در جمله خبریه به یک معنا و در جمله انشائیه به یک معنا دیگری باشد. مردی می­اید و مردی بیاور، هر دو یک معنا دارند و خود مرحوم آخوند هم گفت تعدد دال و مدلول است. پس رجل در هر دو به یک معنا است و دال دیگری اضافه شده و معنا را عوض کرده است. اصلا مرحوم آخوند جزء کسانی است که می­خواهد این تعدد ها را نفی کند حالا در این جا تثبیت کرده است!!

پس تعدد معنا برای نکره خلاف ارتکاز است. رجل در همان معنای خودش استعمال شده است ولی اگر تنوین برای وحدت بود معنای واحده می­آید و حصه می­شود. ذات به قرینه این که خبر از واقعه ای است و خارج خودش قرینه بر این است که مقصود یک فرد است و این یک فرد از قرینه دیگری آمده است، نه این که رجل در فرد استعمال شده باشد. اخبار خودش قرینه بر واحد بودن است. حیثیت اخبار ضمیمه به ذات رجل شده و رجل واحد شده است بر خلاف جئنی برجل به خاطر این که محقق نیست و انشا است بر کلیت خودش باقی مانده است. دقت کنید ماضی و مضارع فرقی ندارد.

نتیجه: بین جمله انشائیه و خبریه فرق هست ولی به خاطر قرینه خارجیه است.

در حقیقت این که مرحوم آخوند معنای اول را اضافه کرده از باب اشتباه مفهوم به مصداق است. خود ایشان هم در جاهای دیگر اشتباه مفهوم به مصداق را تذکر داده و در این جا مبتلا شده است.

#### مناقشه دوم از کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند حرف ادبا را مناقشه کرد و گفت این که فرد مردد معنای نکرده باشد اشتباه است زیرا فرد مردد که واقعیت ندارد به شهادت تعلق امر به نکره.

به نظر ما این اشکال بر ادبا وارد نیست. این که ادبا نکره را به فرد مردد معنا می­کنند مقصودشان این نیست که فرد با وصف مردد بودن موضوع له نکره است. بله؛ این مردد بودن صفت موضوع له است نه این که خودش موضوع له باشد. همان گونه که معین بودن و معرفه بودن جزء موضوع له نیست. پس نکره را به صفتش تعریف کرده اند؛ نه این که موضوع له نکره فرد مردد است تا این که مرحوم آخوند بگوید در خارج که نیست. خود مرحوم آخوند بارها ایراد دیگران را دفع می­کند به این که تعریف شیئ به بعضی از خصوصیات است و تعریف حقیقی نیست.

#### مختار استاد در مورد نکره با تنوین

بعید نیست که اسمی را که با این تنوین می­آورند که نکره حقیقی همین است، معنای اضافه تری برساند. در حقیقت ما تنوین را بحث می­کنیم. اگر اسمی را که ما داریم با تنوین به کار گرفتیم غرض از این تنوین یک معنای اضافه است. اگر گفت انسان طبعه کذا و کذا. انسان نکره است ولی تنوین نیاورد. اگر بگوید رأیت انسانا که با تنوین آورده است بعید نیست که تنوین آوردن به هدف یک معنای اضافه است. ما در ال قبول نکردیم که همیشه یک معنایی داشته باشد و گاهی اوقات برای تزیین بود ولی تنوین یک خصوصیت اضافه را می­رساند مثلا وحدت. هر چند که اگر بگوید جئنی برجل و بدون تنوین بیاورد از باب این که امتثال بر یک فرد تطبیق می­کند وحدت را بفهمیم ولی وقتی که با تنوین می­آید یک زیادی که اسمش وحدت است را افاده می­دهد. وقتی که می­خواهیم رجل را با تنوین معنا کنیم می­گوید رجل واحد ولی اگر بدون تنوین باشد طبیعت است که بر واحد هم منطبق است.

این مقدار از ارتکاز ادبا را که می­گویند وحدت را می­رساند، قبول می­کنیم. نکره همان ذات معنا و همان که تعین ندارد و وقتی که با تنوین می­آید ظاهرا مفهوم آن طبیعت واحده است البته به وسیله تعدد دال.

### باقی ماندن دو مقام از بحث مقدماتی

بعد مرحوم آخوند فرموده وقتی که این مطالب را شناختی وارد این بحث می­شویم که آیا این الفاظ مطلق هستند یا نه؟ اگر مقید شدند مجاز می­شوند یا نه؟ در دو مقام بحث کرده است.

#### مقام اول: تصحیح به کار بردن مطلق نسبت به مصادیق مذکور توسط مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرموده است: ظاهر این است که بر اسم جنس و نکره به معنای دوم لفظ مطلق، اطلاق می­شود. در حالی که معروف این است که مطلق به الفاظی می­گویند که شیوع را برساند. ایشان ادعا می­کند: با این که مثلا اسم جنس مبهم است ولی مطلق بر آن اطللاق می­شود زیرا ظاهر این است: اصولیون که لفظ مطلق را در کلماتشان آورده اند به همان معنای لغوی است.

##### مقدمه ادعای مرحوم آخوند

بعید است آنها برای مطلق وضع جدیدی کرده باشند. ظاهر این است که اهل هر فنی الفاظی که در آن عرف وجود دارد و در معنای خودش استفاده می­کنند با همان معنای لغوی و عرفی نسبت به اصطلاح خودشان به کار می­برند. مثلا قلم برای بنّا. به وسیله فلزی قلم می­گویند، نه این که از معنای لغوی برای این وسیله نقل داده باشند بلکه به همان معنای لغوی که قلم دارد مثلا از باب ابزار بودن. بنّا به این مقدار عقل ندارد که یک وضعی انجام دهد. مثلا ما می­گوییم این مطلب را چکش کاری کنید. این چکش کاری به همان معنای لغوی است.

این فرمایش مرحوم آخوند یک فرمایش متینی است. بعید است که اهل فنون که اصطلاحاتی دارند یک وضع جدیدی انجام داده باشند.

##### تطبیق مقدمه در مقام اول

مرحوم آخوند فرموده است: مطلق لغوی به معنای بلا قید و رها بودن است و اسم جنس که معنای مبهمی دارد قید ندارد و به آن مطلق گفته می­شود.

بعد گفته است: بله؛ اگر ثابت بشود که مشهور اطلاق را جزء موضوع له می­دانند پس معنای لغوی را تغییر داده اند پس به اسم جنس مطلق اصطلاحی نسبت داده نمی­شود ولی این نسبت صحیح نیست.

##### اشکال استاد به مرحوم آخوند: جریان تصحیح در باقی مصادیق مطرح شده

مرحوم آخوند با این مقدمه اطلاق لفظ مطلق را بر اسم جنس و نکره به معنای دوم( در جنس استعمال شد و وحدت از دال دیگری آمده) تصحیح کرد به این معنا که قید ندارند و ازاد از قید هستند. ظاهر کلام مرحوم آخوند این است که بر بقیه موارد مطلق اطلاق نمی­شود. این که از این دو تا دفاع تقریب می­کند ظاهرش این است که به آنهامطلق گفته نمی­شود. معرف به ال مثلا مطلق بر ان اطلاق نمی­شود و هکذا بقیه موارد.

در حالی که اگر ما گفتیم مطلق یعنی بی قید بودن، بقیه موارد هم قید ندارند. مرحوم آخوند گفت بین اسم جنس و علم جنس در معنا فرقی ندارد. ایشان گفت معرف به ال، ال تزیین است و معنا را عوض نمی­کند. پس باید بتوانیم به آنها هم مطلق اطلاق کنیم.

مثلا بگوییم بنا بر نظر دیگران بر انها مطلق گفته نمی­شود مثلا معرف به ال و علم جنس معرفه هستند و به معرفه که مطلق نمی­گویند. خوب بود که مرحوم آخوند تذکر می­داد که بنا بر نظر ما بغیر از نکره به معنای اول که معلوم است، می­توان مطلق را اطلاق می­کنند.

##### بیان اطلاق ذاتی و لحاظی

مهم این جهت است که به مناسبت این بحث را بکنیم حرف مرحوم آخوند درست است و به اسم جنس مطلق می­گوییم ولی ما یک اطلاق ذاتی و یک اطلاق لحاظی داریم. چیزی که مرحوم آخوند فرموده است اطلاق ذاتی ولی چیزی که اصطلاح است اطلاق لحاظی است که همان معنای لغوی است.